

آن چه «مهین خدانظر» جانباز و مادر ۲ شهید تقدیم اسلام کرد

«پسر ۳ ساله»، «دختر ۱۴ ساله» و «پای چپ»

عبداللهی

تلفن همراهش را پاسخ می‌دهد؛ صدایی مهربان با لهجه شیرین افغانستانی.
قرار مصاحبه را می‌گذاریم، ساعت ۴ عصر یکشنبه هشتم مردادماه، حوالی
خیابان ۱۵ خرداد قم....

آن روزها تکرار شد. غرش هواپیماهای عراقی در آسمان قم باز هم ترس و دلهره به دل مردم انداخته بود و همه برای هوشیار کردن دیگران و فرار از بمباران فریاد می‌زدند. چراغ نفتی را خاموش کردم که نور آن توجه خلبان‌های عراقی را جلب نکند، این کار را همسایه‌ها به من یاد داده بودند، این را هم گفته بودند که وقتی به کوچه می‌آیم کنار دیوارها نایستیم تا اگر دیوارها فرو ریخت، زیر آوار آن

نمانیم. به سرعت خودم را به حیاط رساندم تا خانواده ام را از خطر نجات دهم اما...

در جست‌وجوی
عبدالمجید و آمنه

چشم که باز کردم، غبار سیاهی مقابل چشمانم را گرفته بود. ورودی زیرزمین خانه را دود و گرد و خاک احاطه کرده بود و چیزی از آن دیده نمی‌شد. فریاد می‌زدم و عبدالمجید، آمنه و فاطمه را صدا می‌کردم اما هیچ پاسخی به گوش نمی‌رسید. چند باری از حال رفتم و دوباره به هوش آمدم و با چشمان

میهمان خانه‌ای می‌شوم که میزبان عصا به دست به استقبال می‌آید، لبخند به لب دارد، مهربانانه پذیرای حضورم می‌شود و به صحبت می‌نشینیم. از «مهین خدانظر» جانباز ۶۰ درصد سال‌های جنگ می‌خواهم از آن عصر زمستانی برایم بگوید. همان عصری که آخرین لحظه دیدار او با دو فرزندش بود، «عبدالمجید ۳ ساله» و «آمنه ۱۴ ساله».

غرش ۳ هواپیما در
آسمان

ساعت حدود ۵ بعد از ظهر زمستان بود، بهمن ماه سال ۱۳۶۵. با پسر کوچکم عبدالمجید و دخترهایم آمنه و فاطمه در خانه بودیم و دو فرزند دیگرم هنوز از مدرسه به منزل بازنگشته بودند. عبدالمجید تازه از خواب بیدار شده بود، همراه با دو فرزند دیگرم در زیرزمین خانه سرگرم بازی کودکانه بود که ناگهان سر و صدای همسایه‌ها از کوچه و خیابان بلند شد و دوباره داستان همیشگی

